

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

دکتور زمان ستانیزی

۲۱ سپتمبر ۲۰۱۴

## تناقض در استدلال آقای سیستانی

مقدمه

خواهر محترم خانم زهره یوسف داوود مرا به برنامه مؤرخ اول سنبله ۱۳۹۳ شان دعوت کردند تا به مناسبت تجلیل ۹۵ ساگرد آزادی افغانستان همراهی شان مصاحبه ای داشته باشم. من تحلیل را بر تجلیل ترجیح دادم که عده زیادی از هموطنان از طریق ده ها ایمیل و تلفون نظریاتم را تأیید کردند. بعداً چند اعتراضی در یکی از ویسایتها به نشر رسید که با نوشته آقای کانید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی همخوانی خود را نشان داده بودند.

بدیهی است که ظرفیت ها متفاوت اند و هر کس «خود صفت خویش اداء می کند»، ولی آنهایی که از صلاحیت علمی و شهرت و اعتبار بیشتر برخوردار اند با درک مسؤولیت اجتماعی خویش با تدبیر و سنجش و با درک عواقب احتمالی نوشته و گفتار شان باید محتاطانه بگویند و مسؤولانه بنویسند، چون عده ای از هموطنان به احترام فهم و دانش و نام شان هر گفته آنها را شبه آیت قران دانسته در تقلید تأیید می کنند. چون گرایش به جبهه گیریها از نقاط ضعف بسیاری از وطنداران ماست، معمولاً «کی گفت» را بر «چه گفت» ترجیح می دهند. یعنی آب را از روی کاسه می نوشند و بیشتر متوجه کاسه اند تا محتوای آن. بدان لحاظ به ناموران ما لازم است تا با درک این واقعیت تا حد امکان از سرایت نوشته های خشمگین و غضبناک جلوگیری کنند و تحمل شنیدن نظرات متفاوت و مخالف را بر خود روا دارند تا خود باعث تفرقه نشوند.

این نوشته نه جوابیه است و نه دفاعیه. جوابیه به سبب آن نیست که جواب مطابق به اعتراضات ایشان ایجاب می کند به سطحی پائین بروم که اخلاق اجازه نمی دهد، خاصاً در برابر هم مسلکان و اشخاصی که نامهای شان را مترادف با اوصاف عالمانه شنیده بودم. من بر این اعتقاد هستم که هر آن که خود شخصیت دارد، بر شخصیت دیگران نمی تازد. نوشته ام دفاعیه هم نیست چون جز یک یا دو مورد که آقای سیستانی عوض ناسزاگویی به موضوع بحث پیچیده اند، ناخود آگاه از موقف من دفاع کرده اند. من همچنان به قلم خود احترام دارم و نمی خواهم به آن ناسزا بنویسم چون علاوه بر حفظ عفت کلام، قلم زیب اولین آیت کلام خداست، پس نشاید آنچه را که خداوند شایسته ذکر قران گردانیده وسیله بیان انگیزه های زهرآگین نفسانی سازیم.

نوشته های آقای سیستانی را خواندم و بی نهایت مایه تأسفم گردید، نه به سبب آن که نام من مطرح بود، بلکه به سبب آن که شهرت و اعتبار علمی آقای سیستانی مطرح بود. و آن به دلایل ذیل:

۱- تحلیل آقای سیستانی در رابطه با مسأله آزادی افغانستان با اصول تحقیق و روشهای علمی مغایرت دارد.

- ۲- در تشخیص و تعیین افتخارات تاریخی افغانستان معیار شناخت آقای سیستانی از تعصبات شخصی متأثر بوده، ادعا و اتهام خیانت ملی که وی بر دیگران وارد می کند از سطح صلاحیت فردی او خارج است.
- ۳- آقای سیستانی افغانستان را از افتخار همیشه آزاد بودنش محروم می سازد و این افتخار را به انگلیسها می بخشد تا در قید اسارت شمردن آنها ادعای استرداد استقلال افغانستان را بر کرسی بنشاند.
- ۴- آقای سیستانی به منظور دفاع از موضعگیری ایدئولوژیک خود تعریف و برداشت ناقص را بر معاهدات افغان و انگلیس تحمیل می کند.
- ۵- قوه تحلیل آقای سیستانی در انجماد مقاطع تاریخ اسیر است، برداشتهای او نه با وسعت نظر و جهانبینی امروز سازگار است و نه جوابگوی مقتضیات آن است.
- ۶- دیدگاه آقای سیستانی با پیشفرضهای تبلیغات رسمی نظام تعلیمی سرریسته افغانستان معتاد است و با تازه نگرینها حساسیت نشان می دهد.
- ۷- به گواهی نوشته های شان، آقای سیستانی تفاوت میان مشاجره سیاسی و اصول مناظره علمی، و تعاملات و تشریفات نوشت و خواند رسالات اکادمیک و اداب مقابله تفکر و اندیشه را یا نمی داند یا نمی خواهد بداند.
- چون مباحثه روی موضوعات فوق ایجاب شرح و تفصیل بیشتر را می کند، ناگزیریم آنرا در بخشهای جداگانه مطرح کنیم.

### بخش اول- آزادی افغانستان

تحلیل آقای سیستانی از مسأله آزادی افغانستان ناقص است. نه اصول تحقیق را مراعات کرده، نه کلمات کلیدی تحلیل خود را تعریف کرده و نه از نگاه روشهای علوم سیاسی استدلالش در کاربرد کلمه افغانستان به جاست.

زمانی که سؤال مطرح می شود که آیا افغانستان آزاد است یا نه، لازم است تا دو کلمه کلیدی افغانستان و آزادی را تعریف کنیم. زیرا جواب درست به این سؤال مستلزم دانستن شرایط زمان و مکان آن است که آیا سؤال در دور یک میز مذاکرات دیپلماتیک مطرح شده، یا در یک جلسه کابینه حکومت، آیا این سؤال موضوع بحث یک سیمینار علمی است، یا هم احياناً صحبت سر کوچه و بازار. این مطلب هم می تواند لفاظی دیپلوماسی باشد و هم شعار سیاسی، یا هم در متن یک فرضیه علمی مطرح شده باشد. در هر کدام از این شرایط و موارد خاص جوابهای مختلف برای این سؤال می تواند به جا و درست باشد، ولی همه باهم متفق نباشند، چون قرینه کلام تابع معنی است ولی هیچ عبارت معنی کامل را به درست اداء کرده نمی تواند. به قول حضرت سنائی:

وا گر قتم هر چه گفتم زانکه نیست در سخن معنی و در معنی سخن

مشکل آقای سیستانی در این است که در تحلیل خود افغانستان را فقط و فقط منحیث یک حکومت می شناسد، در حالی که افغانستان مثل هر کشور دیگر دنیا تنها یک حکومت نه، بلکه یک دولت است. هر دولت مشتمل بر سه رکن است یعنی مردم(ملت)، نظام اداری (حکومت)، و خطه جغرافیائی مربوط به آن (خاک). به همین لحاظ قانون اساسی افغانستان، مثل قانون اساسی هر کشور دیگر، مرجع مشروعیت مردم، حاکمیت و صلاحیت حکومت، و تمامیت ارضی مملکت را تعریف و تعیین می کند.

پس با در نظر داشت این اصل که افغانستان صرف یک حکومت نه، بلکه یک دولت است سؤالی که آیا افغانستان آزاد است یا نه، یا این که «افغانستان در سال ۱۹۱۹ از انگلستان آزادی داخلی و خارجی خود را به دست آورد»، خود ادعای سؤال برانگیز است. آیا حکومت افغانستان آزادی گرفت، مردم آن آزاد شدند، یا خاک (از دست رفته) شان آزاد شد؟ اگر سؤالات را در قالب قیاس مطرح کنیم به روشنی مطلب می افزاید.

۱- آیا انگلستان مردم افغانستان را مثل مردم امروز فلسطین از راه استثمار اقتصادی، وضع قیودات استعماری، و تحریم آزادیهای فردی و مدنی محروم ساخته بودند؟ و یا مثل مردمان قاره آفریقا به اسارت و بردگی گرفته بودند؟

۲- آیا برای تحکیم قبضه بر خاک افغانستان، کشور را اشغال کرده بودند تا منابع طبیعی چون حاصلات مزارع، منابع آب، جنگلات، معادن و غیره را مثل مستعمرات انگلیس در امریکای شمالی یا مستعمرات روسیه در آسیای میانه غارت و چپاول کنند؟

۳- آیا حکومت انگلستان اداره حکومت افغانستان را مثل هند در قبضه قشون نظامی اش گرفته بود و توسط وایسرای انگلیس آن را اداره می کرد؟ آیا مثل هند برتانوی نام آن را افغانستان برتانوی ساخته بودند؟

هریک از سه سوال فوق در رابطه به آزادی سه رکن دولت افغانستان مطرح گردید. و چون جواب به هرکدام آن منفی است، پس افغانستان یک دولت آزاد بوده و هست زیرا نه مردمش به اسارت و بردگی گرفته شده بودند، نه خاکش مثل هند، فریقا، امریکا، و آسیای میانه جز قلمرو امپراتوریهای اروپای گردیده بود، و نه اداره حکومت آن از لندن مقرر می گردید. تعامل متداول سیاسی جهان همین معیارها را در مورد اسارت یا آزادی کشورها به کار می برند. ولی آقای سیستمی معیار آزادی افغانستان را صرفاً در رابطه به یک رکن دولت یعنی حکومت آن نسبت می دهد و آن را فقط و فقط در چهار چوب معاهدات افغان و انگلیس توجیه می کند. در این هیچ شک نیست که حکومتهای افغانستان از معاهدات و قراردادها و توأمیتها و احیاناً هم از راه تهدید مستقیم نظامی کشورهای همجوار متأثر و متضرر شده است و حتی قسمت هایی از خاک خود را از دست داده و در محیط قلمرو شناخته شده اش موقتاً اشغال شده، ولی طبق تعامل سیاسی جهان این رویدادها دال بر عدم آزادی و اسارت تمام دولت افغانستان نیست. آزادی یا اسارت یک دولت در تحریم و غیبت اراده عمل در انسجام امور ارکان سه گانه آن ارزیابی می شود. در این رابطه تفاوت بین تجاوز یا اشغال و مستعمره این است که در اولی حکومت ها مشروعیت خویش را از دست می دهند و در دومی ملت ها آزادی خود را می بازند. سرزمین یک کشور می تواند هم از استثمار اقتصادی و هم استعمار سیاسی متضرر شود. افغانستان مورد تجاوز قرار گرفته، اشغال شده، ولی مستعمره نشده.

اگر معیار آزادی آقای سیستمی را محک قضاوت قرار دهیم، کمتر کشور دنیا را آزاد گفته می توانیم. مثلاً جاپان که به اثر فرمان جنرال مکارتر تحریماتی در ماده هفتم قانون اساسی آن کشور درج گردیده که به سبب آن جاپان از داشتن قوای مسلح نظامی مثل کشورهای دیگر محروم گردانیده شده، آزاد نیست. یا روابط چین و انگلستان در رابطه با هانگ کانگ که در آن تنها بعد از سال ۱۹۹۷ تغییرات نسبی وارد شد، مستقل نیست. این استدلال را می توان در تاریخ خود افغانستان دنبال کرد.

آقای سیستمی صفحات بیشماری از نوشته خود را از تاریخ وقایع دو قرن اخیر مملو ساخته تا نشان دهد که حکومتهای افغانستان با چنان فشار سیاسی و نظامی استعماری روسیه و انگلیس روبه رو بودند که نمی توان آنها را آزاد شمرد. چون حکومتها آزادی کامل نداشتند، افغانستان را در کلیت آزاد شمرده نمی توانیم. برای اثبات این ادعا آقای سیستمی سلسله وقایع را از عصر زمان شاه سدوزائی آغاز می کند و تا آن مقطع تاریخ دنبال می کند که ادعای او را ثابت بسازد، و آن دوره امانیه است.

در این روش آقای سیستمی دو خلا موجود است که یک آن از ضعف قوه تحلیلی او سرچشمه می گیرد، و دومی آن از پابندی به ایدئولوژی خاصش متأثر است.

در مورد اول آقای سیستمی فراموش می کند که بازیهای استعماری قرن هژده و نوزده از دو محور لندن و ماسکو عیار و رهنمونی می گردند، نه از کابل. کابل از روی تصادف تاریخ و جغرافیه بین دو طوفان گردباد تباهکن قرار گرفته بود که هرکدام آن می خواست افغانستان را در مدار شتاب گردش خود بچرخاند. در این بازی توسعه و

استیلا و توسعه طلبی حتی انقلاب کمونیستی شوروی هم تغییری وارد کرده نتوانست زیرا کمونیستها مستعمرات تزاری را از روی تظاهر جمهوریت نام نهادند ولی استثمار سیاسی و اقتصادی مردمان آسیای میانه همچنان ادامه داشت. بناً چون افغانستان محور وقایع نبود، بلکه در مدار آنها قرار داشت، نمی توانست سرنوشتی جز این داشته باشد، ولو با تدبیرترین پادشاه اداره آن را به عهده می داشت. بناً نقش یک پادشاه، ولو ترقیخواه و مردم دوست هم باشد، در محدودیت قدرت سیاسی و نظامی او تعریف می شود. بناً به قدرت رسیدن امان الله خان و اعلان آزادی او در معادله بازیهای آسیای میانه تغییر بنیادی آورده نمی توانست چنانچه دیده شد که هردو قدرت اروپائی با بی اعتنائی کامل به بازیهای استعماری خود ادامه دادند.

در مورد دوم، که از اول متجزا نیست، آقای سیستانی سلسله وقایع فشارهای خارجی دو قدرت استعماری را عمداً و قصداً تا زمان امیر حبیب الله خان تعقیب می کند، اما تا در دوره امانی ادامه نمی دهد تا مگر در چشم پوشی آن از شهادت و واقعتهای تاریخ به ضد استدلالش جلوگیری کند. حقیقت امر این است که فشارهای انگلیس و روس حتی بعد از اعلان و استرداد استقلال آزادی افغانستان بالای امیر امان الله خان، با تفاوت نسبی، تحمیل گردید.

مثلاً امیر امان الله خان به اثر فشار انگلیسها اقوام مسعودی و وزیرری را مجبور به تخلیه قلعه وانه کردند و رهبر آنها را به کابل احضار کرد. امیر امان الله خان به اثر همین فشارهای انگلیسها رهبران سرشناس قومی را به بهانه تفویض مأموریت از مناطق جوار خط دیورند به قسمت های دیگر در شمال افغانستان فرستاد و در واقع تبعید داخلی کردند.

در این مورد تفاوتی زیاد میان روش امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان نبود. مثلاً امیر حبیب الله خان مبارز بزرگ افغانستان حاجی عبدالرزاق را به خاطر فعالیت ضد انگلیس به کندن ریشش محکوم ساخت و امیر امان الله خان او را تبعید داخلی کرد و هردو این کار را در برابر فشارهای سیاسی انگلیسها کردند. ولی امیران در آن شرایط خاص سیاست را بر جهاد مصلحت می دیدند، در حالی که مبارزات علیه انگلیس در آنسوی خط دیورند دوام داشت.

امیر امان الله خان همچنان به اثر فشار روسیه شوروی از حمایت آزادیخواهان آسیای مرکزی دست کشید. و این یک حمایت سطحی نبود. او در سال اول سلطنتش دو فیل و چهار توپ و یک عده نظامیان افغان را به حمایت از امیر سید عالم شاه به بخارا فرستاد. ولی به اثر فشار روسیه شوروی از این کار دست برداشت. بار دیگر در سال ۱۹۲۲ زمانی که امیر امان الله خان برای همکاری با آزادیخواهان فرغانه به رهبری انور پاشا قشون افغان را به شمال کشور سوق داد. بار دیگر با فشار و تهدید روسیه شوروی مواجه شد و مایوسانه از مزار به کابل برگشت.

آقای سیستانی پادشاهان پیشین افغانستان را محکوم به فشار قدرتهای استعماری انگلیس و روس قلمداد می کنند، ولی از موجودیت چنین فشار بالای امیر امان الله ماهرانه کناره گیری می کند تا مبادا ضعف و سازش امیر امان الله خان به شرایط زمان و با سیاست های انگلیس و روس بر ملاً گردد.

آقای سیستانی و بعضی از همفکران شان به «سلطه انگلیس» بر افغانستان اشاره می کنند. استعمال کلمه سلطه در این مورد، گرچه عام است، ولی غلط عام است و نباید در نوشته های علمی آن را به کار برد.

۱- از نگاه لغوی کلمه سلطه که اصطلاحات سلطان و سلطنت از مشتقات آن اند خود می رساند که افغانستان که نظام سلطنتی بود و از خود سلطانی (امیری) داشت باید آزاد بوده باشد.

۲- در علوم سیاسی و حقوق بین الدول اصطلاح سلطه هم به معنی حاکمیت به کار می رود و هم به معنی مشروعیت. انگلستان به مفهوم حاکمیت آن بالای هند سلطه داشت که منحیث مستعمره انگلیس از طرف وایسرای انگلیس، که از لندن مقرر می گردید، اداره می شد و به خاطر مستعمره بودنش نام رسمی آن هند برتانیوی بود. بر حسب همین حاکمیت انگلیس بالای هند در تشریفات رسمی و القاب پادشاهان انگلستان کلمه (متعلقات) هند علاوه می شد. ولی افغانستان هیچ

وقت «افغانستان برتانیوی» نبود و وایسرای نداشت، بلکه یک دولت مستقل بود که پادشاهان آن وقتاً فوقتاً از اثرات همجواری دو همسایه تجاوزگر استعماری متأثر می شدند.

۳- سلطه به مفهوم مشروعیت سیاسی آن به طور مثال سلطه امیر امان الله خان بالای اتباع کشور است که به او مشروعیت می بخشید. ولی ادعای سلطه انگلیس بالای دولت افغانستان درست نیست چون به مستعمره بودن افغانستان دلالت می کند و هیچ سند و مدرک و معاهده ای در تاریخ جهان نیست که افغانستان را مستعمره انگلستان قلمداد کرده باشد. علماء و تاریخدانان مسؤل نباید این گونه عبارات و اصطلاحات عامیانه را در نوشته ها و بیانات خود غیرمسؤلانه به کار ببرند.

پس از روی تحلیل و بررسی دقیق به مسأله می بینیم که مردم افغانستان همیشه آزاد بودند، خاک افغانستان (اقلاً قلمرو شناخته شده آن) آزاد بود و هست، و سران حکومت افغانستان از راه مشروعیت سیاسی رعابای شان بالای مردم حکومت می کردند. اینجاست وقتی که سؤال را بار سوم مطرح می کنیم که آیا افغانستان آزادی دارد یا نه، می بینم که دو کلمه افغانستان و آزادی در پهلوی هم مفاهیم پر معنی تری را ایفاء می کنند و این بار سؤال را محض به یک شعار سیاسی جواب داده نمی توانیم.

صرفنظر از مسأله احساسات، تاریخ به شجاعت افغانی می بالد که مردم افغانستان در برابر استعماری ترین ابر قدرت های اروپائی وقت، یعنی روسیه تزاری و هند برتانیوی در درازای دو قرن پنجه نرم کردند، و پای تجاوز آنها را به زانو در آورد تا لقب اضمحلالگاه امپراتوری های جهان را کسب کرد. پس بدون هیچ شک و شبیه این آزادمندی به سطح جهانی از بزرگترین افتخارات افغانستان است که من حیث یک کشور ممتاز کمتر کشورهای جهان ادعای چنین امتیاز و افتخار تاریخی را کرده می توانند.

پس چرا این افتخار بی مثال مبارزات مداوم دو قرن را به پای یک ادعای سیاسی یک امیر افغانستان در یک مقطع خاص تاریخ که گویا او اعلان آزادی افغانستان را کرده، نادیده بگیریم و افغانستان را آزاد ندانیم؟ این کار نه تنها معیارهای مروج جهانی را در باره آزادی کشورها نقض می کند، بلکه به اسارت و مستعمره بودن افغانستان دلالت می کند، که این کار نه از نگاه علم درست است و نه از نگاه سیاست.

آقای سیستمی انتقاد بر کاربرد عبارت «استرداد استقلال» را توهین به افتخارات افغانستان می داند، در حالی که اسرار بالای استعمال این عبارت افغانستان را از افتخار بزرگترش که همیشه آزاد بودن آن است محروم قلمداد می کند. در عبارت «آزادی افغانستان» یا افتخارات افغانستان، و غیره کلمه افغانستان نقش محوری، مرکزی و اصلی دارد و اوصاف گوناگونی می توانند به دور آن بچرخند. پس اگر سؤال افتخارات افغانستان مطرح باشد، نباید که بزرگترین افتخار کشور را که همیشه آزاد بودن تاریخی آن است نادیده گرفت و نباید سربازی آزادمناشانه آزادگان افغانستان را تسلیم به قبضه اسارت انگلیس قلمداد کرد.

این استدلال را نباید به معنی اهانت به امیر امان الله خان تلقی کرد. ما آنچنان که به مردم افغانستان سر احترام خم می کنیم به خدمات سرشار از شجاعت اعلیحضرت امیر امان الله خان هم سر احترام و تعظیم پائین می آوریم. با درک شرایط زمان می دانیم که او به دفاع ضرورت ندارد، ولی این را هم می دانیم که مثل هر انسان دیگر خوبی ها و نارسائیهها داشت. بناءً اگر در آئینه عبرت تاریخ اشتباهاتش را به انتقاد نگیریم از انسان بودنش انکار می کنیم، و اگر حس مردم پروری اش را نادیده بگیریم از استعداد به خدا رسیدنش منکر می شویم.

آقای سیستمی برای آن که اعلان آزادی افغانستان از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان را به حیث یک حقیقت و امر مسلم ثابت کند، مجبور است افغانستان را از صفت همیشه آزاد بودنش محروم قلمداد کند. او سر را مطابق کلاه می سازد، عوض آن که کلاه را به اندازه سر بسازد. غافل از این که از ژرفنگری و درایت کار بگیرد و بداند که

سیاسیون جهان گاه گاهی از روی ملحوظات سیاسی و برای دلداری، فریب، و یا تغییر اذهان مردم ادعاهائی می کنند که با واقعیت سازگار نمی باشند، ولی مصلحت سیاسی ایجاب می کند. مثلاً افسران نظامی کودتاهای شان را به نام جمهوریت اعلان می کنند و خود را در رأس آن تا زنده اند رئیس جمهور می خوانند. در کشورهای اکثریت مسلمان کلمه اسلامی را هم به آن می افزایند، ولی نه اسلامی اند، و نه جمهوری. در دوران کمونیستی هر کشور کمونستی باید رسماً خود را دموکراتیک می نامید. تفاوت بین دو المان، دو یمن و دو کوریا فقط در این بود که آن یکی که حکومت کمونیستی داشت خود را «دموکراتیک» می خواند.

پس اعلان یک صفت یا اتخاذ یک نام، خصوصاً از روی ملحوظات سیاسی و ایدئولوژیک، موصوف را حتماً واجد صفتی نمی سازد که مدعی آن است، مگر آن که عملش با آن صفت سازگار باشد. عطر آنست که خود بوید، نه آنکه عطار گوید.

ولی آقای سیستانی چون عاشق عطار است پی بوی عطر نمی گردد، اصلاً تفاوت عطر و عطار را از هم تفکیک نمی کند.

احساس، انگیزه، و درایت اعلیحضرت امیرامان الله خان مینی بر این که چرا در آن مقطع خاص تاریخ حکومتش را با اعلان استرداد آزادی افغانستان آغاز کرد، قابل درک است. ولی این که این اعلان وی انگیزه سیاسی در قبال داشت یا بیانگر واقعیت عصر بود، مطلب کاملاً مجزا است.

عبارت «استرداد آزادی افغانستان» بر اسارت افغانستان تحت سلطه استعماری انگلیس دلالت می کند. من هرگز این امتیاز را به انگلیس یا کدام قدرت خارجی دیگر نمی بخشم، می دانم که امپراتوری استعمارگر برتانیای که آفتاب بر قلمروش غروب نمی کرد، آرمان شوم تسخیر افغانستان را به گور برد. آقای سیستانی که این امتیاز را به انگلیسها می بخشد، باید از ایشان پرسید که «آقای سیستانی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، شما چقدر پول از انگلیس و پاکستان می گیرید؟»

به آزادمندی مردم افغانستان ایمان دارم. به شهادت تاریخ، من به آزادی مداوم افغانستان اعتقاد دارم که همیشه کشور آزاد بوده و هست، و علی رغم تجاوز و لشکرکشیهای دشمنان رنگارنگ، هرگز زیر یوغ استعمار نرفته. من این واقعیت تاریخ را برای افغانها بزرگترین افتخار می دانم که در پهلوی چند کشور محدود جهان انگلستان، فرانسه، روسیه، دنمارک، سویدن، ترکیه، ایران، جاپان، سیام و حبشه، چنین افتخار نصیبش گردیده. این افتخار به قیمت جان هزاران هزار مرد و زن دلیر حاصل شده که به پاس خون شهدای آن لاله دشتهای افغانستان همواره سرخ می رویند تا همه سرخ رو، سرشار، و سرفراز باشیم

#### یادداشت:

احترام ما به آزادی عقیده و شخص همکار ما آقای دکتر ستانیزی باعث گردید تا این مقاله در پورتال امکان نشر بیابد ورنه گذشته از آن که ما از بسا جهات به خصوص افغانستان کنونی را آزاد دانستن، با تحلیل های آقای دکتر ستانیزی موافق نیستیم، فرد طرف مقابل شان را نیز به حیث قلمزنی مداح که همیشه قلمش را در اختیار زور و حاکمیت قرار داده، شایسته بحث و تقابل فکری نمی دانیم.

اداره پورتال AA-AA